

روایتی دیگر از داستان نوفل و مجنون (بر پایه نوفل نامه کردی گورانی از میرزا شفیع)

سید آرمان حسینی آبیاریکی*

سعید مهدوی فر**

چکیده

داستان لیلی و مجنون از داستان‌های عاشقانه پرآوازه در ادب پارسی و عربی است. نخستین بار در ادب فارسی، حکیم نظامی گنجوی این داستان را به نظم درآورد. در مقام جواب‌گویی و تقلید از او، شاعران بسیاری این داستان را منظوم ساخته‌اند. در میان این روایات، منظومه نوفل‌نامه یا نوفل و مجنون سروده میرزا شفیع کلبایی، شاعر کردزبان سده دوازدهم و اوایل سده سیزدهم هجری، روایتی تازه است که ناشناخته مانده است. اهمیت این روایت در آن است که شاعر کردزبان توانسته است با قدرت شاعرانه و با به‌کارگیری عناصر داستان، به‌ویژه شخصیت‌پردازی بی‌نظیر، دست به آفرینش اثری دیگرگون بزند. در این مقاله، نگارندگان می‌کوشند ابتدا درباره پیشینه و نسخه‌های این روایت در ادبیات کردی اطلاعاتی به‌دست دهند. سپس، ضمن بیان احوال و آثار شاعر، روایت او را با روایت نظامی در بخش نوفل و مجنون مقایسه می‌کنند.

واژگان کلیدی: لیلی و مجنون، نظامی، میرزا شفیع، ادبیات کردی، نوفل و مجنون

* استادیار دانشگاه هرمزگان. Arman.hosseini@yahoo.com

** استادیار دانشگاه پیام نور مرکز شیراز.

مقدمه

داستان لیلی و مجنون از داستان‌های کهن و مشهوری است که شرح دل‌دادگی دو دل‌باخته عرب را رخ می‌نماید. نخستین بار نظامی گنجوی این داستان را به نظم فارسی درآورد. طرز بیان و اسلوب خاص و مؤثر لیلی و مجنون نظامی، بسیاری از سخنوران را متأثر کرده است و گویندگان چیره‌دست و نامداری همچون امیرخسرو دهلوی، عبدالرحمن جامی، شرفی اصفهانی، هلالی جغتایی، ظهیری اصفهانی، قاسمی گنابادی، مکتبی شیرازی و... از این اثر پیروی و تقلید کرده‌اند (نیکوهمت، ۱۳۵۲: ۶۳۵). به تقریب، ۸۶ تن از شاعران از لیلی و مجنون نظامی تقلید کرده‌اند که از این تعداد، ۱۰ منظومه چاپ شده و ۲۱ منظومه نیز در قالب نسخه‌های خطی موجود است. در مجموع، از ۳۱ منظومه به‌طور دقیق اطلاعاتی در دست است. از ۲۶ منظومه دیگر نیز نسخه‌ای دیده نشده؛ اما در کتاب‌های تذکره به نام آن‌ها اشاره شده است (ذوالفقاری، ۱۳۷۵: ۷۸). علاوه بر آثار سروده‌شده به زبان فارسی، لیلی و مجنون‌های دیگری را هم باید نام برد که به زبان ترکی و اردو و نیز گویش گورانی در کردستان شرقی سروده شده است (اته، ۱۳۵۱: ۸۲؛ ستاری، ۱۳۶۶: ۱۰).

معروف خزنده‌دار در مقاله «الروایة الشعریة لیلی و مجنون فی الادب الکردی» چند نسخه از لیلی و مجنون‌گردی معرفی می‌کند:

الف. نسخه‌های گورانی

الف. نسخه خطی لیلی و مجنون از ملا محمدقلی کندوله‌ای که در سال ۱۱۴۵ق نوشته شده است.

ب. نسخه خطی لیلی و مجنون از ملا ولدخان که در سال‌های بین ۱۸۷۵ تا ۱۸۸۵م زنده بوده و کاتب این نسخه (۱۸۸۰م) فردی به نام رضا و ساکن روستای کندوله بوده است.

ج. نسخه خطی لیلی و مجنون از میرزاشفیعی جامریزی گلیایی که به خط مآلارضنا کندوله‌ای در ۱۱ رمضان ۱۳۱۱ نوشته شده است. فرد دیگری به نام میرزاقلی هرسینی در ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۰ نسخه‌ای دیگر از این روایت را کتابت کرده است.

ب. نسخه‌های کرمانجی شمالی

الف. نسخه خطی لیلی و مجنون از حارث البتلیس، نوشته‌شده به سال ۱۱۷۲ق و در ۷۴۰ بیت و به وزن هزج که در اواخر قرن هجدهم میلادی به دست فیروز افندی به کتابت درآمده است.

ب. نسخه خطی لیلی و مجنون از ملامحمود البایزیدی که در ۱۲۷۴ق نوشته شده است (خزنده‌دار، ۱۹۷۶: ۲۱۳ تا ۲۱۴).

میرزاشفیعی گلیایی، علاوه بر لیلی و مجنون، منظومه نوفل‌نامه یا نوفل و مجنون نیز داشته که در این پژوهش آن‌ها را بررسی می‌کنیم. این منظومه، بدون تردید، تازه‌ترین روایت از داستان لیلی و مجنون است. این روایت با الهام از بخش مواجهه نوفل و مجنون داستان نظامی گنجوی سروده و در قالب اثری مستقل و با رعایت اصول داستان‌پردازی پرداخته شده است.

در این مقاله سعی ما بر آن است که ابتدا این منظومه را معرفی کنیم و برخی خصوصیات آن را برشمیریم؛ سپس این روایت را با روایت نظامی به مقایسه بگذاریم.

۱. نگاهی به احوال و آثار میرزاشفیعی گلیایی

میرزاشفیعی به سال ۱۱۶۹ق در ده «مامیزک» از توابع «سنقر گلیایی» به دنیا آمد. برخی پژوهشگران نام پدر وی را «ملاگل محمد» (گجری، ۱۳۷۸: ۱۳۷) و برخی دیگر «احمد» ذکر کرده‌اند. میرزاشفیعی مردی فاضل و در دستگاه خسروخان اول، از سلسله ولات کردستان، دارای سِمَت استیفا بوده است. او ضمن اشعار مناجاتی و عبرت‌انگیز و عرفانی، مدایحی نیز برای خسروخان والی سروده است (سلطانی، ۱۳۸۴: ۳۴۷).

در تاریخ ادبیات گُرد از چند میرزاشفیعی سخن رفته است؛ از جمله میرزاشفیعی پاه‌ای که برخی سروده‌های او در دیوان میرزاشفیعی کلیایی نیز آمده است (حیرت سجادی، ۱۳۷۵: ۴۵۲). شایان ذکر است که سیدمحمدطاهر هاشمی، از پژوهشگران نامی گُرد، معتقد است که «در میان مردم پاه اشخاصی به نام مَلاشفیعی یا میرزاشفیعی وجود داشته‌اند؛ اما شاعر نبوده‌اند. نکته دیگر این که در جنگ‌های قدیمی از میرزاشفیعی پاه‌ای ذکری به میان نیامده و شفیع، شاعر گُرد، همان شفییعی است که مستوفی دیوان خسروخان اوّل و از مردم گُلیایی بوده است» (سلطانی، ۱۳۸۴: ۳۴۸).

شاعر در سروده‌هایش «شفیع» تخلّص می‌کرده و با الماس‌خان کندوله‌ای، شاعر حماسه سرای گُرد، هم‌عصر بوده و مشاعره‌هایی نیز با او داشته‌است. علاوه‌بر منظومه نونل و مجنون، از آثار او می‌توان به نوش آفرین و شاهزاده ابراهیم، زادالمعاد، یاران دلگیر، شمال و زلان، درخت‌نامه و دیوان اشعار اشاره کرد. کتاب بدیع الملک و بدیع الجمال نیز به او منسوب است (گجری، ۱۳۷۸: ۱۳۷).

میرزاشفیعی مذهب تشیع داشته است؛ چنان‌که در متن، از زبان مجنون به بارگاه امامان قسم می‌خورد. او مردی باسواد بوده و در منظومه او، عبارات عربی فراوانی دیده می‌شود. میرزاشفیعی در موسیقی هم ید طولایی داشته و اشعار خود را با تنبور برای دیگران می‌خوانده است. گویا او از لحاظ مالی تنگ‌دست بوده؛ چنان‌که در لابه‌لای منظومه خویش از تنگ‌دستی و پریشانی خاطر سخن به میان می‌آورد.

به نظر می‌رسد میرزاشفیعی فرزندی داشته که در زمان حیات پدر از دنیا رفته است. در این داستان قبل از آنکه نونل، منشی را طلب کند و نامه‌ای به قبیله عامری بنویسد، در چند بیت مختصری از درد دل خویش را بیان می‌کند و سپس، بقیه موضوع را ادامه می‌دهد:

شکرانه‌م و پیت کان کوی کرم	نوربخش حوران گل‌باغچه ارم
کسیت کرد و شاه کسی و درویش	کسی گریان پری حال ویش
غیر ژ من بیشتر حالم پشیون	بختم گرفتار تلسم دیون
گاه روروی فرزن گاه هناسه سرد	گاه ذلیل زام گاه ملیل درد
جار جار جفای زام زُیخ زده فام	دم دم مار غم میچجو و پام

هیچ احیای تومار دردم نوانان مخفی چین مضمون ملفوفه شاهان

šokranam wa pit kan-e- kuy karam / nur baxš-e- huran golbaγčey eram.

kasit kard wa šah kasi wa darwiš / kasi geryanan pari hal-e- wiš.

γeyr ža men bišter haem pašivan / baxtem gerftar telesm-e- diwan.

gaḥ rurruy farzan gaḥ hanasey sard / gaḥ zalil-e- zam gaḥ malü l-e- dard .

ĴarĴar Ĵafay zam zü x-e- zadey fan / dam dam mar-e- γam mapiču wa pam.

hü č ehyay tumar dardem nawanan / maxfi čü n mazmun malfufey šahan.

ترجمه: ای خداوند، سپاس تو را که معدن بخششی. ای وجودی که به حوران باغ بهشت نور و جمال بخشیدی، یکی را شاه و دیگری را درویش ساختی، یکی دیگر نیز برای حال و روز خود همیشه گریان است. اما من بیشتر از دیگران پریشان خاطریم. پنداری که بخت من گرفتار طلسم دیو شده است. گاهی برای فرزندم مویه سرمی دهم و گاه از درونم آهی سرد برمی خیزد. گاه دلیل زخم و زمانی ملول درد آن هستم. گویی از درد زخم و پریشانی افکار، مار غم به پایم پیچیده است. هیچ کس شرح درد و اندوه مرا نمی خواند؛ همچنان که مضمون ملفوفه شاهان، نهان مانده و کسی آن را نخواهد خواند.

۲. ویژگی های منظومه نوفل نامه

۱.۲. زبان منظومه

منظومه نوفل نامه به زبان گُردی (گوش گورانی) سروده شده است. گوش گورانی یا اورامی تا چند دهه گذشته که هنوز گوش سورانی گوش معیار زبان و ادبیات کردی نشده بود، گوش معیار نزد تمام اقوام کرد، به خصوص نزد سخنوران حوزه جنوبی مناطق گُردنشین شناخته می شده

است. برخی زبان‌شناسان گویش گورانی را جدا از زبان کُردی دانسته و این گویش را همراه با کُردی در شمار زبان‌های شمال غربی آورده‌اند؛ چنان‌که در کتاب زبان‌شناسی و زبان فارسی آمده است: «...گروه شمال غربی شامل زبان‌های کناره بحر خزر مانند گیلکی و مازندرانی و طالشی و زبان‌های «زازا» و «گورانی» (در منطقه کندوله و...) و... همچنین، دو زبان که هر یک به لهجه‌های متعدد تقسیم می‌شوند؛ یکی کُردی که شاید دنباله زبان مادی باستان باشد... و دیگری زبان بلوچی که دارای ادبیات شفاهی گران‌بهای است» (خانلری، ۱۳۶۱: ۷۵؛ بلو، ۱۳۸۳: ۵۵۵).

با وجود این، بیشتر محققان این گویش را شاخه‌ای از زبان کُردی دانسته‌اند. رشید یاسمی به پیروی از امیرشرف‌خان بدلیسی، زبان گردان را به چهار گویش گوران، کرماج [کُرم‌انج]، لرو کلهر تقسیم می‌کند (رشید یاسمی، بی‌تا: ۱۳۶). صدیق صفی‌زاده نیز در فرهنگ ماد می‌نویسد: «زبان کُردی دارای گویش‌ها و گونه‌های متعددی بوده است؛ به طوری که اکنون به شیوه پنج گویش کامل درآمده است که از میان آن‌ها می‌توان کرمانجی شمالی، کرمانجی جنوبی، گورانی، لکی و لری را نام برد» (صفی‌زاده، ۱۳۶۱: ۲۴).

باتوجه به آنچه گفته شد، به نظر می‌رسد گویش اورامی (گورانی) از گویش‌های زبان کُردی است که آثار منظوم فراوانی از آن به جای مانده است (برای آشنایی بیشتر با این گویش ادبی نک: امامی و حسینی آب‌باریکی، ۱۳۸۹: ۳۳۵ تا ۳۴۸).

۲.۲. قالب و وزن منظومه

منظومه نوفل‌نامه در قالب مثنوی سروده شده است و ۴۳۰ بیت دارد، با مطلع:

خانان شکار کرد / یک روز شای نوفل عزم شکار کرد

x anan šekar kard / yak ruž šay nufal `azm-e- šekar kard.

و مقطع:

یه شفیع واتن بی اجزا و نمک وَ سَنَهُ هِزَار دُو صَد چَنِی یَک

ya Šafi' watan bi ajzaw nemak / wa seney hezar do sad Čani yak.

این منظومه به صورت هجایی سروده شده و هر مصراع آن دارای ده هجاست. در زبان کُردی در شعرهایی که به صورت هجایی سروده شده‌اند، بلند یا کوتاه بودن هجا مدّ نظر نبوده و فقط تساوی هجاها محل توجه قرار می‌گرفته است. نکتهٔ دیگر اینکه مصراع اول بیت مطلع، به صورت نیم مصراع و در پنج هجا سروده می‌شده است. «این ویژگی نیز مختص تمام منظومه‌هایی است که به گویش گورانی، گویش ادبی معیار نزد کُردان، سروده شده‌اند و در آن، رسم بر این بوده است که مصراع اول در مطلع را به شکل نیم مصراع می‌آورند و آن نیم مصراع و یا حداقل قافیه را به جهت تأکید، عیناً در مصراع دوم تکرار می‌کرده‌اند» (پرینیان و حسینی آب‌باریکی، ۱۳۹۲: ۹ تا ۷).

تاریخ اتمام نظم منظومهٔ نوفل و مجنون ۱۲۰۱ق بوده؛ چنان‌که از نظر گذشت، خود شاعر در پایان منظومه بدان اشاره کرده است.

۳. بررسی تطبیقی رویدادها و حوادث داستانی در دو منظومه

به نظر می‌رسد که میرزا شفیع علاوه بر روایت نظامی، با برخی آثار تقلیدی دیگر نیز آشنایی داشته است؛ زیرا بعضی رویدادهای منظومهٔ او با روایت‌هایی همسوست که در آثار شاعران مقلد نظامی آمده است. مثلاً در نبرد نوفل با قبیلهٔ لیلی، از نبردی سخن به میان می‌آورد که با روایت امیر خسرو دهلوی هم‌خوانی دارد. این در حالی است که در روایت نظامی دو نبرد رخ می‌دهد. همین آشنایی با منظومه‌های لیلی و مجنون سبب شده است تا شاعر از پیروی صرف روایت لیلی و مجنون نظامی، آن‌چنان‌که در منظومه‌های تقلیدی دیده می‌شود، خودداری کند و با سنت‌شکنی و برجسته‌کردن بخشی از روایت اصلی (مواجههٔ نوفل و مجنون) به سُرایش منظومه‌ای دیگرگون دست یازد.

۱.۳. تشابهات دو روایت

۱.۱.۳. رفتن نوفل به شکار همراه با سپاهیان

روزی دلاوری عرب به نام نوفل با هم‌رهان عزم شکار می‌کند:

از نرم‌دلان ملک آن بوم	بود آهنی آبداده چون موم
نوفل نامی که از شجاعت	بود آن طرفش به زیر طاعت
لشکرشکنی به زخم شمشیر	در مهر غزال و در غضب شیر
هم حشمت‌گیر و هم حشم‌دار	هم دولت‌مند و هم درم‌دار
روزی ز سر قوی‌سلاحی	آمد به شکار آن نواحی
در رخنه غارهای دلگیر	می‌گشت به جست‌وجوی نخجیر

(نظامی، ۱۳۸۰: ۱۰۳)

میرزاشفیعی نیز آورده که نوفل به قصد شکار، همراه قبیله‌ای از عرب به صحرا می‌رود:

خانان شکار کرد	یک روز شای نوفل عزم شکار کرد
قویله نه قوم عرو سوار کرد	شکار ماسان سفید تار کرد
یاسال دا قوشن سپای بی سامان	تمام وحش و طیر مالا و دامان
فرما قوشچیان هرکس پی ویشان	کلاوان نه فرق شاهینان کیشان
چاوشان داشان و طببل وازان	یوزان رها بین، بازان پروازان...
ر شاخه شاهین شیدای آهوگیر	ر قازه خدنگ شقه شس تیر
ماسی هراس بی ر تیپ آهو	کیشا پی جبل گلبانک یاهو
نوفل بو کمیت سوی منجوله‌وه	مهمیز دا مرگو برد و چوله‌وه
یاوناش و کوه هرده کوساری	یاس قله برز، سخت ناچاری

(میرزاشفیعی، ۱۳۸۰: ۱)

xanan šekar kard , yak ruž šah nufal `azm-e- šekar kard.

qawiley na qawm araw suwar kard / šekar-e- masan sefid tatar kard.

yasal daqušan sepay bi saman / tamam vahš-o- tir mala wa daman.

farmaquščeyan har kas pey wišan / kelawan na farq šahinan kišan.

čawešan dašan wa tabel wazan / yuzan rahabin bazan parwazan.

Ža šaxey šahin šeyday ahu gir / Ža qažey xadaŋg šaqey šas-e- tir.

masi haras bi Ža tip-e- ahu / kiša pey Ĵabal gulbank-e- yaahu.

nufal baw komit suy manĴulawa / mahmiz da markaw bard wa čulawa.

yawenaš wa kuh hardey kusari / yas-e- qulay barz saxt-e- načari.

ترجمه: ای دوستان بلندمرتبه، روزی نوفل شاه قصد شکار کرد؛ پس گروهی از اعراب را برای شکار آهوان تتاری با خود همراه کرد. سپاهی بی حد و اندازه را مهیا کرده و پرندگان و حیوانات شکاری را به صحرا برد. به بازداران دستور داد که هر یک از سر پرندگانشان کلاه بگیرند. چاوشان طبل نواختند. یوزها رها شده و بازها نیز به پرواز درآمدند. از صدای شاهین‌های شیفته شکار و از صدای رهاشدن تیر از کمان، آهویی سراسیمه از میان آهوان جدا شد و به سوی کوه شتافت. نوفل با کمیت خود به دنبال آهورفت. اسب را به حرکت درآورده و به بیغوله‌ای برد تا اینکه به کوهی رسید و آبشاری که از کوه سرازیر می‌شد.

۳.۱.۲. دیدار نوفل با مجنون

بر هر مویی ز مویه بندی

دشمن‌کامی ز دوستان دور

وحشی شده از میان مردم

ید آبله‌پای دردمندی

محنت‌زده‌ای غریب و رنجور

وحشی دوسه افتاده در دم

پرسید ز خوی و از خصالش
 کز مهر زنی بدین حزینی
 گردد شب و روز بیت‌گویان
 هر باد که بوی او رساند
 آیند مسافران ز هر بوم
 آرند شراب یا طعامی
 گیرد به هزار جام یک جام
 در کار همه شمارش این است
 نوفل چو شنید حال مجنون
 کاین دلشده را چنان که دانم
 گفتند، چنان که بود، حالش
 دیوانه شد اینچنین که بینی
 آن غالیه را ز باد جویان
 صد بیت و غزل بدو بخواند...
 بینند درین غریب مظلوم
 باشد که بدو دهند جامی
 وان نیز به ییاد آن دلارام
 این است شمار کارش این است
 گفتا که: ز مردمی است اکنون
 کوشم که به کام دل رسانم
 (نظامی، ۱۳۸۰: ۱۰۴)

شاعر کُردزبان نیز این چنین می‌آورد که:

دیش شخصی نیشتن یکتای لونگ نه کول
 ران راس ویش سیئتین کرده بی
 شعر فرق آمان سر تا پاش پوشان
 ناخوینش بیین و قولای شیر
 نه فوق فرقی چُین صحن سروان
 تکیش دان و سنگ سرد سیاهی
 گاه احیا و میل خیال یازن
 گاه مرده بی هوش گاه نیمه گیانن
 نه دیون نه جن نه آدم نه خول
 پیشانیش و بان زانو برده بی
 طیران پی سایه‌ی سرش مکوشان
 بی پروا چه خوف مودای ناخوین گیر
 لانه‌شان بستن قمری تذروان
 خیال مَوروش گاهی و راهی
 گاه ملیل درد گاه دل‌فکازن
 گاه نه ذکر شکر ربّ سبحانن
 (میرزا شفیع، همان: ۲)

diš šaxsi ništan yaktay loŋ na kul / na divan na ĵen na adam na xul.

ran-e- ras-e-wiš setü n karda bi / pišaniš wa ban zanu barda bi.

ša r-e- farq aman sar tapaš pušan / tiran pi sayay sareš makušan.

naxwineš biyan wa qulaway šir / bi parwaža xawf mawday naxwingir.

na fawq-e- farqeš čü n sahn-e- sarvan / lanašan bastan qomri tazarvan.

takeš dan wa saŋ sard-e- seyahi / xiyal mawaruš gahi wa rahi.

gah ehyawa mayl xiyal-e- yaran / gah malül-e- dard gah delfegaran.

gah merday bi huš gah nima giyanan / gah na zekr-e- šokr rabb-e- sobhanan.

ترجمه: دید که فردی نشسته و لنگی را به دوشش انداخته است؛ کسی که نه دیو بود و نه جن، نه آدم بود و نه غول. ران راست خود را ستون کرده و پیشانی اش را بر آن گذاشته بود. موی سرش تمام بدنش را پوشانده بود و پرندگان کوشش می کردند تا بر سایه او بنشینند. ناخنش همچون چنگال شیر شده بود؛ ناخنی که هیچ ناخن گیری نمی توانست آن را قطع کند. در بالای سرش، همچون بالای درختان تنومند سرو، پرندگان لانه ساخته بودند. به سنگ سیاه سردی تکیه زده بود و هر لحظه، خیال او را به راهی می برد. گاهی زنده است به خیال یارش و گاهی ملول درد عشق است و دل افگار. گاهی چون مرده ای بی هوش و گاه چون فردی نیمه جان است. گاهی هم در حال ذکر و سپاسگزاری از رب سبحان دیده می شود.

۳.۱.۳. گفت و گوی نوفل و مجنون

ران بازگشاد و بر زمین جست
با خویشتش به سفره بنشانند
چندان که چو موم کرد نرمش
بی دوست نواله ای نمی خورد
گر خود همه مغز پوست بودی
جز در لیلی سخن نمی راند

از پشت سمند خیزران دست
آن گاه ورا به پیش خود خوانند
می گفت فسانه های گرمش
گوینده چو دید کان جوانمرد
هرچ آن نه حدیث دوست بودی
از هر نمطی که قصه می خوانند

زان‌ها که شنیده آر می‌ده
 هم خورد و هم آشمید با او
 چون دید حریف، خوش برآمد...
 می‌کرد عمارت خرابی
 هان، تا نشوی چو شمع رنجور
 گردانم با تو هم ترازو
 هم چنگ منش قفا بگیرد...
 از وی نکنم کمند کوتاه
 می‌کرد به سجده حق‌گزاری
 گر رنگ و فریب نیست، نغزاست
 مادر ندهد به هیچ رویی
 مه زاده به دیوزاد دادن...
 آن دسترسی بود نه زین دست
 در نیمه‌رهم فرو گذاری...
 مزدت باشد که راه رفتی
 بگذار مرا، تو را ثواب است
 خیزم پی کار خویش گیرم
 (نظامی، ۱۳۸۰: ۱۰۴)

وان شـیفته‌ای زده رمیـده
 خوش دل شد و آر می‌د با او
 با او به بدیهه خوش درآمد
 وان چرب‌زبان به خوش جوابی
 کز دوری آن چراغ پر نور
 کورا به زر و به زور بازو
 گر مرغ شود هوا بگیرد
 تا همسر تو نگردد آن ماه
 معجون ز سر امیـدواری
 کاین قصّه که عطرسای مغز است
 او را به چو من دمیده‌خویی
 گل را نتوان به باد دادن
 گر دست تو را کرامتی هست
 اندیشه کنم که وقت یاری
 گر عهد کنی بدانچه گفتی
 ور چشمه‌ای این سخن سراب است
 تا پیشه‌ خویش پیش گیرم

و در روایت میرزاشفیعی:

آما پی تقریر پرسیا احوالش
 هُیچ نین رخسار آدمیت پیوه
 دامانت و زُیخ زامان کردن تر...
 سرت سرگردان کام سیاستن
 آما و گفتار پی حال احوال
 فرما فرمای حکم حشمت پناهان
 بوآچون احوال ستاره لنگم

نوفل نگاه کرد و جسّه و حالش
 وات آدمی‌زاد ملایک شـیوه
 پی چیش نیشتی نی خراوه بر
 زاریت نه چیشن پی کی ماسـتن
 معجون دیش محبت شاه کمر لال
 واتش ای نجیب نتیجه شاهان
 تا که نیشتی گوش در و دنگم

نه چُین ایسا بيم برگ بدن لیس	ژی ورتتر نامم موانان و قیس
همّت حاتم لیم حاصل موی	شاهان کس و مِن مقابل نَوی
ساده ساقیان دور و باده و جام...	کیخسرو نداشت چُین من سپا و سام
چولم کرد و زید زیدم کرد و چول	ترک شاهیم کرد لونگم وست نه کول
تکم دان وی سنگ سیای سرده‌وه	ایسا هام نئی چول بیدی برده‌وه
خال دانه فرنگ زلف دسه دامی	لال بام و زوان پی لیلی نامی
لونگ مجنونی شانا و دوشم...	بنا کرد خارت سرمایه هوشم
یه لانه ملان فوق فرقمَن...	یه زیادی شعر تن پی غرقَمَن
یه هامراز راز وحش و طیر مَن...	یه ملک و مکان مأوای دیر مَن
کس ز حال مین نپرسان احوال	غیر ز وحش و طیر بر بیدی مال
رات خلط کردن چُین راو یاران	آرو تونه شون سفید تاران
لطفَت شاملن احوال مپرسی	معلومن ز خوف خدا مترسی

nufal negah kard wa Ĵasaw haleš / ana pey taqirir pers a ahwaleš.

wat adamizad malayek šiwa / hü č niyan roxsar adamit piwa.

peyčiš ništani nay xaraway barr / damanet wa zü x zaman kardan tarr?

zarit na čišan pey ki masetan / saret sargardan kam seyasan ?

majnun diš mahbat šah-e- kamar lal / ana wa goftar pey hal-e- ahwal.

wataš ay najib natiĴey šahan / farmā farmay hokm hešmat panahan,

take ništani guš dar wa daĴem / buwačun ahwal setaray laĴem,

žey wartar namem mawanan wa qays / na čü n isabim barg-e- badan lays,

šahan kas wa men moqabel nawi/ hemmat-e- hatam lim hasel mawi,

keyxosraw nadašt Čü n men sepaw sam / sada saqeyan dawr-o- badaw Jām.

tark-e- šahim kard loŋem wast na kul / čulem kard wa zid zidem kard wa čul.

isahan nay čul baydi bardawa / takem dan way saŋg seyay sardawa.

lal bam wa zuwan pey layli nami / xał danej faranġ zelf dasey dāni;

banakard xarat sarmayey hušem / loŋg-e- maĵnuni šana wa dušem.

ya zeyadi ša'r tan pey ʔarqeman / ya lanay malan fawq-e- farqeman,

ya melk-o-makan maway dayreman / ya hmrāz-e- rāz vahš-o- tayreman.

ʔeyr ža vahš-o- tayr barr-e- baydi mał / kas ža hał-e- men napersan ahwał.

aru to na šun sefid tataran / rał xalat kardan Čü n rah wyaran,

ma'luamn ža xawf xwedā matersi / lotfet šamelan ahwał mapersi.

ترجمه: نوفل به پیکر و نیز حال آشفته او نگاهی کرد. برای پرسیدن احوالش قدم فرمایش نهاد. نوفل به او گفت: «ای آدمیزاد جن مانند که از انسان بی نشانی! برای چه در این بیغوله نشسته‌ای، درحالی که دامتت به سبب چرک زخم‌ها تر شده است؟!» مجنون چون محبت شاه کمرلعل را دید، زبان به حسب حال خویش گشود و به او گفت: «ای نجیبی که زاده شاهانی، ای کسی که به بزرگان فرمان می‌دهی! حال که نشسته‌ای به سخنان من گوش ده و احوال بخت نابسامان مرا بشنو. پیش‌تر نام من قیس بود؛ چون حال، جامه‌ای خشن بر تن نداشتم؛ هیچ شاهی به بزرگی من نبود و همت حاتم طایی از من حاصل می‌شد. کیخسرو چون من سپاه و سردار و ساقیان زیبارو و مجلس باده نداشت. من ترک شاهی گفته و لنگ مجنونی را به دوش انداخته و بیغوله را محل زندگی و محل زندگی‌ام را بیغوله قرار داده‌ام. اکنون، در این بیغوله دورافتاده هستم و تکیه بر سنگ سیاه سردی زده‌ام. بر اثر عشق لیلی نامی این چنین لال شده‌ام. لیلی که خالش همچون یاقوت فرنگی و زلف او

چون دسته دامی است؛ سرمایه هوش مرا غارت کرد و لنگ مجنونی بر دوش من انداخت. این زیادی موهای من است که تمام بدنم را در بر گرفته و این لانه پرنندگان است که بر سر من قرار دارد. اینجا مُلک و منزل من است و همراز من، وحشیان و پرنندگان هستند. جز وحشیان و پرنندگان کوهسار، کسی از من احوالپرسی نکرده است. تو به قصد شکار آهوان سفید تتاری به اینجا آمده ای. روشن است که از قهر خداوند می ترسی و لطف تو شامل حال من شده که احوال را جویا می شوی.»

۳.۱.۴. قول دادن نوفل برای کمک به مجنون و آوردن او به قصر خود

نوفل ز نفیــــــــــــر زاری او	شد تیز عنان به یاری او
بخشود بر آن غریب همسال	همسال تهی نه، بلکه هم حال
میثاق نمود و خورد سوگند	اول به خدایی خداوند
وانگه به رسالت رسولش	کایمان ده عقل شد قبولش
کز راه وفا به گنج و شمشیر	کوشم نه چو گرگ، بلکه چون شیر
نه صبر بود، نه خور و خوابم	تا آنچه طلب کنم بیابم
لیکن به توام توقعی هست	کز شیفتگی رها کنی دست
بنشینی و ساکنی پذیری	روزی دو سه دل بدست گیری...
چون شیفته شربت چنان دید	در خوردن آن نجات جان دید
آسود و رمیدگی رها کرد	با وعده آن سخن وفا کرد
با او به قرارگاه او تاخت	در سلیه او قرارگاه ساخت...
گر مابه زد و لباس پوشید	آرام گرفت و باده نوشید
بر رسم عرب عمار در بست	با او به شراب و رود بنشست
نوفل به سرش مهربانی می کرد	چو آب دُرفشانی می کرد
چُن راحت پوشش و خورش یافت	آراسته شد که پرورش یافت
شد چهره زردش ارغوانی	بالای خمیده اش خیزرانی
مجنون به سکونت و گرانی	شد عاقل مجلس معانی
وان مهتر میهمان نوازش	می داشت به صد هزار نازش...

کردند بهم شراب خواری
شادی و نشاط می‌فزودند
بیتی دو سه گفت عاشقانه
بر باد فریب داده بادم
با نیم وفا نکرده‌ای خویش...
واداده به دست ناشکیبی...
یک مرهم دل ندیدم از تو
ورنه، نه من و نه زندگانی
(نظامی، ۱۳۸۰: ۱۰۶ تا ۱۰۹)

ماهی دوسه در نشاط کاری
روزی دوسه دو نشسته بودند
مجنون ز شکایت زمانه
کای فارغ از آه دودناکم
صد وعده مهر داده‌ای بیش
آورده مرا به دلفریبی
صد زخم زبان شنیدم از تو
گر لیلی را به من رسانی

در منظومه میرزاشفیعی نیز قول‌دادن نوفل برای یاری‌رساندن به مجنون و آمدن مجنون به قصر نوفل آمده؛ با این تفاوت که در پایان، عتاب مجنون با نوفل را نیاورده است، چراکه در قسمت‌های بعدی، نوفل خود بدون عتاب مجنون، نامه‌ای به خانواده لیلی می‌نویسد.

و اینک روایت میرزاشفیعی:

و ذات بی‌چون فرد تنی‌تاک
آگاه نکردن من ز حال تو
پریت باوردام لیلی جمین جام
کوتاکی تقریر ماجرای ماضی...
ای آسا و کشکول ای لونگ کوله
قسم و برزی بارگه امامان
شاهی و ملک و مال نه رات طفیلن
تاسر بو شاهیت و شادی و طرو
لیل ندیم و چم زاریم بی هر شو...
گردونه گنبد جاگیر نمبو...
سوگندم بو کس بی‌کسان کسن
موج قوشنم موج جیحونن
یام مبو مردن یا لیل آوردن...

نوفل وات ای قیس برگ بدن چاک
ژی‌ور کس ز بخت بداقبال تو
تا من به توفیق یکتای لاینام
حرفیت ماچون پیت پی سرافرازی
پری تو عیبین ای هرده چوله
هریزه چنیم بروت و دامان
هرگادوای زام نسرفت لیلن
قیس وات فدات بام پادشای عرو
رضا بیم و حرف چند کسی چون تو
دلداریم دادن فری کس چون تو
نوفل وات مجنون بهانه و سن
ز گنج قارون گنجم افزونن
تمامی نه رات طفیلیم کردن

رضاش کرد مجنون بار هجران کیش	بستش لونگ پوس بردش چنی ویش
تایاوان و قصر ایوان شاهی	فرماش قیس و عزم حمام بی راهی...
تمامی اعضاش کردشان طاهر	تا شیوه آدم ونش بی ظاهر
یک دسه خلات خاسه شاهانه	پی مجنون کیاست نه جبه خانه
تن پوشان و برگ لباس شاهی	پی عزم حضور نوفل بی راهی...
نوفل و قانون کیانان پیش	جاش دا و جانب دس راس ویش
فرما پری قیس مجلس بسازان	مطربان سازان چینی بنوازان

(میرزاشفیعی، ۱۳۸۰: ۶ تا ۴)

nufal wat ey qeys barg-e- badan čak / wa zat-e- bičun fard-e- tany atak,
 žay war kas ža baxt bad eqbal-e- to / agh nakardan men ža hal-e- to,
 ta men ba tawfiq yaktay layonam / parit bawerdam leyli Ĵamin Ĵam.
 harfit mačun pit pey sar ferazi / kutakay taqirir maĴeray mazi.
 pari to ayban i hardey čula/i asaw kaškuai loŋg-e- kula.
 huriza čanim barut wa daman / qasm wa barzi bargey emanan,
 har gah daway zam nasraftet laylan /šahi -o- melk-o-mal na rat tofaylan.
 qays wat fadat bam padešay araw / ta sar bu šahit wa šad-yo- taraw,
 reza bim wa harf čan kasan čü n tu / layl nadim wa čam zarim bi har šu,
 deldarim dadan faray kas čü n tu /gerdu na gonbad Ĵagir nemabu.
 nufal wat maĴnun bahana wasan / sawgandem baw kas bikasan kasan,
 ža ganĴ-e- qarun ganĴem afzunan / mawĴ-e- qušanem Ĵawy-e-
 Ĵeyhunan,

tamami na rat tofaylem kardan / yam mabu mardan yam layl awardan.

rezaš kard maĴnun baṛ-e- heĴran kiš / basteš loṅg -o- pus bardeš čani wiš.

ta yawan wa qasr eywan-e-šahi / farmaš qeys wa `azm hamam bi rahi.

tamami a`zaš kardešan taḥer / ta šiwey adam waneš bi zaḥer.

yak dasa xelat xasey šahana / pey maĴnun keyast na Ĵobaxana.

tan pušan wa barg labas-e-šahi / pey `azm-e- hozur nufal bi rahi.

nufal wa qanun keyanan piš / Ĵaš da wa Ĵaneb das-e- ras-e- wiš.

farmā pari qays maĴles besazan / motreban sazan čini benwazan.

ترجمه: نوفل گفت: «ای قیس که جامه‌ای کهنه پوشیده‌ای! به ذات خدای بی‌چون و یگانه [بدان که] قبلاً از بخت بد تو، کسی مرا از حالت باخبر نکرده بود. وگرنه من با یاری خدای لاینام لیلی زیباروی را پیش تو می‌آوردم. سخنی در مسیر سرافرازی‌ات به تو می‌گویم و تو نیز بازگفتن این ماجرای گذشته را کنار نه. برای تو این بیغوله و این عصا و کشکول و این لنگ بر دوش بسته‌شده کسر شأن است. اکنون تو را با خود به خانه خویش می‌برم و به بارگاه امامان قسم که اگر درمان حال تو لیلی باشد، در این راه، شاهی و ملک و مال خویش را فدا می‌کنم.» قیس گفت: «فدایت شوم ای پادشاه عرب! امید است که روزگار را با شادی و طرب بگذرانی. به سخنان چند پادشاه چون تو راضی شدم؛ اما لیلی را به چشم ندیدم و هر شب را به زاری گذراندم. افراد زیادی چون تو مرا دلداری دادند؛ اما چه فایده که گردو بر روی گنبد ساکن نمی‌ماند!» نوفل گفت: «ای معجون، بهانه کافی است. به آن‌که کس بی‌کسان است قسم می‌خورم. از گنج قارون گنج من بیش است و موج سپاهیانم چون موج جیحون است. این‌همه را در راه تو فدا می‌کنم تا اینکه لیلی را به دست آورم یا بمیرم.» معجون هجران کشیده راضی شد. لباس پوشید و با نوفل رفت. چون به قصر نوفل رسیدند، به معجون گفت تا راهی حمام شود. تمامی بدنش را پاکیزه نمود و بدین‌سان رنگ و بوی

آدمی پیدا کرد. دسته‌ای خلعت ویژه و پادشاهانه از جبهه‌خانه برای او آوردند. مجنون لباس پادشاهانه بر تن کرد و برای دیدار نوفل راهی شد. نوفل نیز، مطابق رسم پادشاهان، او را در سمت راست خویش بر تخت نشانند و دستور داد تا برای مجنون مجلس عیشی فراهم سازند و مطربان سازهای (آهنگ) چینی بنوازند.

۳.۱.۵. تردید مجنون در میانه کارزار

در روایت نظامی، نوفل دو بار به مصاف قبیلۀ لیلی می‌رود؛ اما در روایت میرزاشفیعی، تنها یک جنگ اتفاق می‌افتد و آن‌هم، نوفلیان پیروز می‌شوند و لیلی را به‌دست می‌آورند.

اکنون تردید مجنون در مصاف اول نوفل، هنگام کشته‌شدن مردانی از دو سپاه، در روایت نظامی را با روایت میرزاشفیعی مقایسه می‌کنیم:

از قوم وی ار سوری فتادی	بر دست برنده بوس دادی
وان کشته که بُد ز خیل یارش	می‌شست به چشم سیل بارش
گر لشکر او شدی قوی دست	هم تیر بریختی و هم شست
ور جانب یار او شدی چیر	غریدی ازان نشاط چون شیر

(نظامی، ۱۳۸۰: ۱۱۱)

میرزاشفیعی نیز چنین می‌سراید:

زُوسپاه زُوسان و هر دو طرف	خیزا بانگ بَرز «اضرب لاتخف»
قیس بار نه لیو کردش خیالی	طولوانی و طور درازی سالی
کفت نه فکر ویر پژاری لیلی	ویش وست و شیون شین واویلی
صد لعنت و بخت اقبال سیام	دریغ زُ مَادر ازل نویام
ار بیام لیلی ندیام و چم	ساکن بیم پی ویم نی پژاره و غم
یه چُین بی کفتم وی ماجرای سخت	زُ نو سیا سنگ واریام و بخت
اگر که گردون کرو بی میلی	شکست باوران باوان لیلی

فتح کرو نوفل لیلی نه خطر	بد مپوی من، بد ژ بد بتر
چون مبولیلی شای سیاه چاوان	و زور بکیشان و یانه باوان
بلرزو ژ خوف دس بالادس	نمین بوژ اسر نرگسان مس
توز پای اسپان بنیشونه خال	گردین بوگردن زجاج زلال

(میرزاشفیعی، ۱۳۸۰: ۱۵)

Žaw sepažaw san wa har do taraf / xiza bank-e- barz ezreb lataxaf.
 qays-e- bar na liw kardeš xey ali / tulani wa tawr derazi sali;
 kaft na fekr-o- wir pažari leyli / wiš wast wa šiwan šin-o- waweyli.
 sad la'nat wa baxt eqbal-e- sey am / dariq ža mađar azal nawiy am.
 ar biy am layli nadiy am wa čam / saken bim pey wim nay pažaray gam.
 ya čü n bi kaftem way mađeray saxt / ža nu seya saŋg warey am wa baxt.
 agar ke gardun karu bi meyli / šekast bawaran bawan-e- leyli,
 fath karu nufal layli na xatar / bad mabu pey men bad ža bad batar.
 čü n mabu layli šay sey ah čawan / wa zur bekišan wa yanay bawan.
 belarzu ža xawf das-e- baładas / namin bu ža asr narges an-e- mas.
 tuz pay aspan benišu na xal / gardin bu garden zojaž-e- zolal.

ترجمه: از هر دو سپاه و از هر دو جانب، بانگ بلند «(اضرب لاتخف)» برخاست. قیس پریشان حال در فکر فرو رفت؛ فکری که گویی به درازی سالی بود. غمگینی لیلی را از خاطر گذراند و شروع به شیون و زاری کرد [با خود گفت]: «صد لعنت به این بخت و اقبال سیاهم. ای کاش روز اول از مادر زاییده نمی شدم یا لااقل با لیلی آشنا نمی گردیدم؛ چراکه در این صورت دیگر پریشانی و اندوهی نداشتم. چه شد که این ماجرای سخت دامن گیرم شد و بار دیگر بخت از

من روی گرداند؟! اگر گردون بی میلی کند و خانواده لیلی شکست بخورند، لیلی به خطر می افتد و آنگاه برای من بد به بدتر تبدیل می شود. آیا رواست که لیلی، شاه سیاه چشمان، را به زور از خانه پدری اش بیرون آورند و لیلی از ترس نوفل به خود بلرزد و چشمانش از اشک تر شود؟ آیا رواست که غبار پای اسبان بر روی خال او بنشیند و گردن چون شیشه زلال او گردین بشود؟» پس دست به دعا بر می دارد و از خداوند می خواهد تا نوفل نتواند بر قبیله لیلی برتری یابد. دعای مجنون اجابت می شود و نوفلیان به طرزی شگفت در کارزار ناکام می مانند و نزدیک است حتی شکست بخورند. تا اینکه بزرگان سپاه متوجه ماجرا شده و دست به دامن مجنون می شوند. مجنون نیز که پیروزی نوفل را سبب رسیدن به محبوبش می داند، با دلی پاک دعا می کند تا نوفلیان پیروز شوند. بدین سان نوفل با شجاعت تمام قبیله لیلی را در هم می کوبد و لیلی را به چنگ می آورد.

۳.۲. تمایزهای دو روایت

۱.۳.۲. نحوه باخبر شدن نوفل از عاشق شدن قیس بر لیلی

در روایت نظامی، پس از اینکه نوفل با همراهانش به دنبال نخجیر می رود، در رخنه غاری فردی را می بیند که ژولیده است و مویه سر می دهد. نوفل از همراهانش دلیل رفتار وی را جویا می شود و همراهان او را از دلدادگی قیس آگاه می کنند.

در روایت میرزاشفیعی چنین آمده است که: نوفل با یارانش قصد شکار داشته که به گله ای آهو بر می خورند. آهوئی از گله جدا شده و به کوه می گریزد. نوفل عزم او می کند. ناگاه در پای آبشاری در میان سنگستان، فردی را می بیند که لنگی بر دوش انداخته و آن قدر موهایش انباشته است که پرندگان بر روی سرش لانه ساخته اند. نوفل جوپای حال زار او می شود و مجنون با زبان خویش او را از حدیث دلدادگی اش باخبر می کند. شایان ذکر است که ابیات شرح این دل باختگی در روایت میرزاشفیعی دو برابر روایت نظامی است.

۳.۲.۲. نحوه باخبر شدن قبیله لیلی از یاری رساندن نوفل به قیس

در روایت نظامی، پس از آنکه نوفل مجنون را متقاعد می‌کند که اگر با او به خانه‌اش برود و مانند دیگران لباس بپوشد و رفتار کند، به هر طریق او را به لیلی می‌رساند، نوفل و مجنون دوسه ماهی را به نشاط و عیش و نوش می‌گذرانند تا اینکه مجنون در میان مجلس باده‌نوشی، در چند بیت از وی شکوه می‌کند که چرا وفای به عهد را از یاد برده است. از این رو، نوفل با «صد مرد گزین کارزاری» رهسپار نبرد می‌شود. قاصدی به قبیله لیلی می‌فرستد که یا لیلی را به او بسپارند یا آماده رزم شوند.

اما در روایت میرزاشفیعی، مجنون همراه نوفل به قصر او می‌رود، نوفل پس از پذیرایی از او بلافاصله نامه‌ای به پدر لیلی می‌فرستد و خواستار وصال لیلی و مجنون می‌شود.

۳.۲.۳. نبرد نوفل با قبیله لیلی

نوفل بار اول همراه با صد مرد، آماده نبرد می‌شود. پیش از نبرد قاصدی رهسپار می‌کند که بدون خون‌ریزی لیلی را به او بسپارند. قبیله لیلی با ردّ این درخواست آماده نبرد می‌شوند و بدین سان نبرد آغاز می‌شود. مجنون در این میان به حساب جان‌سپاری، دعای صلح می‌خواند و اگر شرم نمی‌کرد بر لشکر خودشان تیغ می‌زد؛ اما هنگامی که نوفل علائم شکست را می‌بیند، کسی را برای برقراری صلح می‌فرستد و نبرد پایان می‌یابد. پس از این، مجنون نوفل را سرزش می‌کند که چرا کار را نیمه تمام گذاشته و به عهد وفا نکرده است؟ سخن مجنون در نوفل درمی‌گیرد و آماده نبرد دوم می‌شود. این بار نوفل از قبایل دیگر کمک می‌گیرد و بر قبیله لیلی پیروز می‌شود. پیران قبیله زنه‌ار می‌طلبند. نوفل می‌گوید اگر خواستار خشنودی او هستند، لیلی را به او بسپارند. پدر لیلی ابا می‌کند و می‌گوید دختر به دیوانه نخواهد داد و اگر تهدیدی ببیند، لیلی را سر خواهد برید و او را از ننگ باز خواهد رهاوند. نوفل نیز دل بر او می‌سوزاند و می‌گوید: «دختر به دل خوش از تو خواهم». بدین سان نوفل از ادامه نبرد صرف‌نظر می‌کند و مجنون نیز او را سرزش کرده و دوباره سر به کوه می‌نهد.

در روایت میرزاشفیعی، به جای دو نبرد، از یک نبرد سخن به میان آمده است که در آن نوفلیان پیروز می‌شوند. پس از پیروزی نوفل بر آن می‌شود که لیلی را ببیند و... اینک خلاصه‌ای از نیمه دوم روایت، از به دست آوردن لیلی تا هلاک شدن نوفل، از نظر می‌گذرد.

۳.۲.۴. پیروزدن نوفلیان و عاشق شدن نوفل بر لیلی

نوفلی چُین سیل عامری مالا	وَ حکم بی چون پادشای والا
لیلی برآورد و گریانه‌وه	خواجه‌اش پیاکرد هر و یانه‌وه
داش و لا کُمیت کژاوه لیلی	پی قضای قدرت خواجهای دو جیلی
واتش من کیشام جفای بی حاصل	وسوسه شیطان و یاراش و دل
به واته ماچان و جیهن خیلی	حیف ندیم جمین جمال لیلی
سلیقه مجنون امتحان بولیم	نگاش کم و عین خریداری ویم
آما کژاوه بوینسو و چم	کچ کردن گردن و بهانه نرم
ژ فرق تا قدم نور پیدا و شتن	دیش لیلی و ناز چوار زانو نیشن
نه خانه کمان نرگسان مس	تیری ژ پیکان میزگان پیوس
ریشه جگر و دل و هم جیا کرد	چُن چاچی نه جگر شای نوفل جا کرد

(میرزا شفیعی، ۱۳۸۰: ۱۷)

wa hokm-e- bičun padešay wala / nufali čün sayl `ameri mala.

xajāš pey akard har wa yanawa / leyli baraward wa geryanawa.

pey qazay qodrat xajay dojeyli / daš wa lakomit kažawey leyli.

waswasey šitan wey araš wa del / wataš men kišam jafay bi hasel.

hif nadim jamin jamał-e- leyli / ba wata mačan wajihan xeyli.

negakam wa `ayn xaridari wim / saliqey majnun emtehan bu lim.

kač kardan garden wa bahaney narm / ana kažawa bewinu wa čam.

diš leyli wa naz čwar zanu ništan / farq ta qadamiš nur pida waštan.

tiri ža paykan mežgan-e- paywas / na xaney kaman nargesan-e- mas.

cü n ČaČi na Ĵarg Šay nufal Ĵakard / rišey Ĵarg-o- del wa ham Ĵiy akard.

ترجمه: به حکم پادشاه والا، نوفلیان چون سیل عامریان را از میان بردند. نوفل لیلی را در خانه پیدا کرد و او را با چشم گریان از خانه بیرون آورد. برای جاری شدن قدرت الهی، سرور دوجیلی از کنار کجاوه لیلی رد شد. شیطان و سوسه‌ای در دل او افکند که: «من رنج و جفای بی حاصلی کشیدم، افسوس که من چهره زیبای لیلی را ندیدم. گفته‌اند او بسیار زیباست. او را با چشم خریدارانه می‌نگرم تا این‌گونه سلیقه مجنون را امتحان کنم.» به بهانه دیدن کجاوه به آن نگرست. دید که لیلی با ناز چهارزانو نشسته است و نور وجودش را سرتاپا فرا گرفته است. تیری از مؤگان لیلی، از خانه کمان‌گون نرگسان مست او، رها شد و چون تیر چاچی در جگر نوفل شاه جای‌گیر شد و ریشه جگر و دل او را از هم جدا کرد.

۳.۲.۵. عزم نوفل برای ازمیان برداشتن مجنون و دستیابی به لیلی

خیل خیلان آورد نه درون	وات مبو چنی مجنون چین کرون
حلقه طغرای زلف آورد نه گردن	بناکرد و کار قتل قیس کردن
سحر زود نوفل طلوع کرد ساقی	واتش ای ساقی عمرت بو باقی
مبو تونه وخت مجلس آرای می	باوری پی قیس باده پیایی
هر وختی زانات آورڈ می مستن	آواتش دار رای هوشش بسستن
فنجانان یک سان هر دو ویک‌رنگ	یکی پر شر او یکی پر ژرنگ
پیاله شر او هم چنی ژرنگ	باور پریمان هر دو ویک‌رنگ
ساقی ساده لوح شیطان نه راش برد	پری قتل قیس اعترافش کرد

(میرزا شفیع، همان: ۱۹)

xeyl-e- xeyalan awerd na darun / wāt mabu Čani maĴnun Čü n karun.

halqay toqray zelf awerd na gardan / bana kard wa kar qatl-e- qeys kardan.

sahar zud nufal talaw kard saqi / wataš ay saqi 'omret bu baqi.

mabu to na waxt majles aray mey / bawari pey qeys badey piyapay.
har waxti zanat äw ža may masan / äw-e-atašdar ray hušeš bastan.
fenžanan yaksan har do wa yakraŋ / yaki perr šeraw yaki perr žaraŋg.
peyaley šeraw ham čani žaraŋg / bawar pariman har do wa yakraŋg.
saqi sada lawh šeytan na raš bard / pari qatl-e- qeys e' terafaš kard.

ترجمه: نوفل خیال‌های زیادی را در ذهن خود مرور کرد و گفت: «این چگونه می‌شود و مجنون چه کار می‌کند؟» حلقه طغراگون زلف خویش را بر گردن انداخت و تصمیم به قتل قیس گرفت. سحرگاه، نوفل به شتاب ساقی را فراخواند و به او گفت: «ای ساقی عمرت باقی باد! باید در هنگام مجلس آرای من، هنگامی که دریافتی او مست است و آب آتش‌دار راه هوش او را بسته است، باده پیاپی برای قیس بیاوری. پیاله‌هایی یکسان و یک‌رنگ؛ یکی پر از شراب و دیگری پر از شرنگ. باید می‌را به من بدهی و شرنگ را به مجنون. هردو بنوشیم و بنگریم سرانجام حال چسان رقم می‌خورد.»

۳.۲.۶. به‌هلاکت رسیدن نوفل و حمله عامریان به نوفلیان

تقدیر پی تدبیر خنه و بازی بی
محو خاطر کرد شر او ژ ژرنگ
هوش و فام ژ لای ساقی کرد حاشا
نماماش و چم مجلس آرای کی
تا خیال لیل فراموشت بو
کشتیش وست نه بحر دریای طوفانی
ملک الموت آما قبض روحش کرد
نوفل نه رای لیل گیان کرد و طفیل
و باخ لیموش ضرر نیوان

ساقی پی مجنون نه کارسازی بی
ساقی سیاست دل درین ژ سنگ
گوشه‌ای ژ رقص کردش تماشا
قیس کیشا و سر پیاله پر می
فلک وات نوفل بنوش نوشت بو
نوفل نوشش کرد بتبر ژ جانی
سر برد و سرین کیشا آه سرد
خبیر بردشان و باوان لیل
لیل هر او لیلان لوان و باوان

خی‌زا الامان واویلا و رورو پری انتقام نوفلی بدخو
قیلی شیخان خارت کردشان لیلی چنی گنج نوفل بردشان
قیس نامراد صرعی سرگردان لونگ وست و کولش پری سر هردان
(میرزا شفیع، همان: ۲۱)

saqi pey maĵnun na karsazi bi / taqdir pey tadbir xanaw bazi bi.

saqi siysat del darü n ža saŋg / mahv-e- xater kard šeraw ža žaraŋg.

gušae ža raqs kardeš tamaša/ huš-o- fahm ža lay saqi kard haša.

qeys kiša wa sar peyaley perr mey / nemamaš wa čam maĵles aray key.

falak wa nufal benuš nušet bu / ta xeyal-e- leyl faramušet bu.

nufal nušeš kard batar ža ĵani / kaštiš wast na bahr daryay tufani.

sar bard wa sarin kiša ah-e- sard / malek-ol-mawt ama qabz-e- ruheš
kard.

xabar bardešan wa bawan-e- leyl / nufal na ray layl giān kardan tufeyl.

leyl haraw leylan luwan wa bawan / wa bax-e- lumuš zarar nayawan.

xizaalaman wawaylaw ruru / pari enteqam nufali bad xu.

qitü li šixan xarat kardešan / leyli čani ganĵ nufal bardešan.

qays namerad sar'i sargardan / loŋg wasteš na kul pari sar hardan.

ترجمه: شیطان سقی ساده لوح را گمراه کرد و او را به چاره‌گری برای کشتن قیس واداشت. ساقی برای از میان برداشتن مجنون در پی تدبیر بود؛ اما تقدیر در مقام ریشخند و سخره او بود. ساقی بی‌رحم سنگ دل، شراب را از شرنگ تشخیص نداد؛ چراکه زیرچشمی به رقص زیبارویان

نگریست و هوش و درک از او دوری گزید. مجنون پیاله پر از می را سرکشید و مجلس شاهانه دیگر در چشمش اعتباری نداشت. فلک گفت: «ای نوفل، بنوش نوشت باد! تا خیال لیلی فراموش شود.» نوفل زهر کشنده را سرکشید، مانند آن که کشتی اش را در میان دریای طوفانی نگه بدارد. سر بر سرین نهاد و آه سردی کشید. ملک الموت آمد و او را قبض روح کرد. به خانواده لیلی خبر داده شد که نوفل در راه لیلی جانش را از دست داده است. لیلی همان لیلی گذشته است و به باغ لیموان او ضرری نرسیده است. برای انتقام گرفتن از نوفل بدخوی، بانگ الامان و واویلا برخاست. بزرگان قبیله لیلی اردوگاه را غارت کردند و لیلی را به همراه گنج نوفل بردند. قیس ناکام مضطرب و سرگردان، بار دیگر لنگ بر دوش بست و راهی کوه شد.

مقایسه روایت‌های داستان نوفل و مجنون

نقش مایه‌ها	روایت نظامی	روایت امیرخسرو	روایت جامی	روایت کُردی
نحوه آشنایی نوفل و مجنون	رفتن نوفل به شکار و دیدن مجنون	پدر مجنون از نوفل یاری می طلبد.	مجنون در حال نوشتن نام لیلی بر ریگ است که نوفل او را می بیند.	رفتن نوفل به شکار و دیدن مجنون
چگونگی باخبر شدن نوفل از عشق مجنون	گفتند چنان که بود، حالش	از پدر مجنون می شنود.	از دیگران می شنود.	از خود مجنون می شنود.
تعداد جنگ نوفل با قبیله لیلی	دو بار	یک بار	-	یک بار
نتیجه جنگ	بار اول	نوفل در آستانه	نوفل جنگی	نوفل پیروز

<p>می‌شود و لیلی را به دست می‌آورد.</p>	<p>نمی‌کند و فقط لیلی را برای مجنون خواستگاری می‌کند.</p>	<p>پیروزی است که قبیله لیلی قصد جان لیلی می‌کنند و مجنون پایان جنگ را از نوفل می‌خواهد.</p>	<p>صلح و بار دوم که پیروز می‌شود، پدر لیلی قصد کشتن دخترش را دارد که نوفل به جنگ پایان می‌دهد.</p>	
<p>دارد.</p>	<p>-</p>	<p>-</p>	<p>-</p>	<p>عاشق شدن نوفل بر لیلی</p>
<p>به اشتباه با زهر ساقی کشته می‌شود.</p>	<p>بعد از خواستگاری دیگر از او سخنی نمی‌رود.</p>	<p>دخترش، خدیجه را به عقد مجنون درمی‌آورد.</p>	<p>بعد از نبرد دوم دیگر از او سخنی نمی‌رود.</p>	<p>پایان کار نوفل</p>

۴. نتیجه

باتوجه به آنچه از نظر گذشت، منظومهٔ نوفل نامه روایت تازه‌ای از بخش ملاقات نوفل و مجنون در سرودهٔ نظامی است. اهمیت این روایت در این است که شاعر تنها بن‌مایهٔ عاشقانه و نیز شخصیت‌های اصلی را همچون مواد خام (fibula) از روایت نظامی وام گرفته، به گونه‌ای که وجوه مشترک این دو روایت را به حداقل رسانیده است. ازسوی دیگر، با پردازش شخصیت‌ها و به کارگیری پیرنگی (plot) تازه، دست به آفرینش داستانی دیگرگون زده است؛ آن‌چنان‌که بسیاری از ویژگی‌های داستان‌پردازی او همسو با دیدگاه‌های نقد امروزی است. در روایت شاعر گُردزبان، برخلاف روایت‌های دیگر، شخصیت محوری داستان نوفل است و نتیجه‌گیری داستان وابسته به اعمالی است که از او سر می‌زند. سرانجام، شاعر با دست‌مایه قرار دادن داستانی عاشقانه، بهره‌ای اخلاقی گرفته است.

کتاب‌نامه

۱. اته، هرمان، ۱۳۵۱، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه صادق رضازاده شفق، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲. امامی، نصراله و سیدآرمان حسینی آباریکی، ۱۳۸۹، «گوش گورانی: گوش معیار ادبی در نزد اقوام کرد»، در: مجموعه مقالات نخستین همایش بین‌المللی ادبیات کردی (۱۵ و ۱۶ اردیبهشت ۱۳۸۹)، ج ۲، دانشگاه کردستان: مرکز پژوهش‌های کردستان‌شناسی، ص ۳۳۵ تا ۳۴۷.
۳. بلو، جويس، ۱۳۸۳، «گورانی و زازا»، در: راهنمای زبان‌های ایرانی، ترجمه حسن رضایی باغ بیدی و دیگران، ج ۱، تهران: ققنوس، ص ۵۵۵ تا ۵۶۲.
۴. پرینیان، موسی و سیدآرمان حسینی آباریکی، ۱۳۹۲، «پژوهشی در وزن و قافیه در سروده‌های کردی حوزه جنوبی (کرمانشاه)»، در: مجموعه مقالات هشتمین همایش بین‌المللی انجمن ترویج زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه زنجان، ۱۳ تا ۱۵ شهریور.
۵. حیرت سجادی، سیدعبدالحمید، ۱۳۷۵، شاعران کرد پارسی‌گوی، تهران: احسان.
۶. خانلری، پرویز، ۱۳۶۱، زبان‌شناسی و زبان فارسی، ج ۴، تهران: توس.
۷. خزنده‌دار، معروف، ۱۹۷۶، «الروایه الشعریه لیلی و مجنون فی الادب الکردی»، در: کلیه الآداب جامعه بغداد، ش ۲۰، ص ۲۰۵ تا ۲۲۰.
۸. ذوالفقاری، حسن، ۱۳۷۵، منظومه‌های عاشقانه ادب فارسی، ج ۲، تهران: نیما.
۹. رشیدیاسمی، غلامرضا، بی‌تا، کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، ج ۳، تهران: ابن‌سینا.
۱۰. ستاری، جلال، ۱۳۶۶، حالات عشق مجنون، تهران: توس.

۱۱. سلطانی، محمدعلی، ۱۳۸۴، حدیقه سلطانی؛ احوال و آثار شاعران برجسته کُرد و کُردی سرایان باختران از عهد تیموری تا عصر حاضر، ج ۱، تهران: سها.
۱۲. صفی‌زاده بوره‌که‌ئی، صدیق، ۱۳۶۱، فرهنگ ماد (کُردی به فارسی)، تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطائی.
۱۳. گجری شاهو، امین، ۱۳۷۸، از بیستون تا دالاهو، تهران: مه.
۱۴. میرزاشفیع کلیایی، ۱۳۸۰، نوفل و مجنون، به‌اهتمام امین گجری شاهو، تهران: مه.
۱۵. نظامی گنجوی، ۱۳۸۰، لیلی و مجنون، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی و به‌کوشش سعید حمیدیان، چ ۴، تهران: قطره.
۱۶. نیکوهمت، احمد، ۱۳۵۲، «مثنوی‌های لیلی و مجنون»، در: وحید، ش ۶، ص ۶۳۱ تا ۶۳۹.

